Ma'rifat-e Eghtesād-e Islāmī _____ **2026, Vol. 17, No. 2, 213-226**

https://creativecommos.org/licenses/by-nc/4.0

10.22034/marefateeqtesadi.2026.5003970

20.1001.1.20422322.1405.17.2.8.6

Evaluating the Criterion for Compensating the Loss of Money Value in Deferred Payments

Mehdi Mazhar / Assistant Professor, Department of Economics, Mofid University
mahdimazhar@gmail.com

Received: 2026/06/21 - **Accepted:** 2026/10/24

Abstract

The experience of high inflation rates in the Iranian economy has transformed the issue of compensating for the loss of money value in deferred payments into a fundamental question. Some contemporary jurists (*fuqaha*) do not classify such compensation as an "excess" (*ziyadah*) or *riba* (usury/interest), and have deemed it permissible to receive. This *fatwa* (legal ruling) is supported by various arguments, including the "principle of *la darar*" (no harm), the assertion that the term "excess" does not apply, the argument that an obligation is not truly fulfilled if the loss of value is not compensated, the intrinsic link between the nature of fiat money and purchasing power, and certain religious traditions (*riwayat*). Nevertheless, there has been little rigorous discussion regarding the specific criterion for determining the amount to be compensated; reliance has primarily been placed on the inflation rate, while some jurists have suggested using the price of a benchmark commodity as the standard. In this paper, employing a method of jurisprudential analysis, the two criteria—the "inflation rate" and the "price of a benchmark commodity"—are examined and critiqued from both jurisprudential and economic perspectives. Assuming the principle of compensation is accepted, it is proposed that the lower of the two rates—the inflation rate or the rate of wage increases—should serve as the basis for calculating the compensation for the loss of money value in deferred payments. This is because any amount received in excess of the principal debt falls under the scope of the prohibitions against *riba*, unless it can be definitively excluded from that scope. In cases of doubt, one must rely on the "certain minimum" (*qadr-e mutayaqyan*), which, in this context, corresponds to the lower of the two rates. Of course, the fundamental solution lies in addressing the root causes of inflation, rather than merely compensating for its negative effects.

Keywords: Currency Devaluation, Inflationary Spiral, Purchasing Power, Excessive Borrowing.

JEL classification: E42, E51, P24, P4.

معرفت اقتصاد اسلامی ——— سال هفدهم، شماره دوم، پیاپی ۳۴، بهار و تابستان ۱۴۰۵، ص ۲۱۳ـ۲۲۶

https://creativecommos.org/licenses/by-nc/4.0

doi 10.22034/marefateeqtesadi.2026.5003970

dor 20.1001.1.20422322.1405.17.2.8.6

نوع مقاله: پژوهشی

ارزیابی معیار جبران کاهش ارزش پول در پرداخت‌های مدت‌دار

مهدی مظهر / استادیار گروه اقتصاد دانشگاه مفید mahdimazhar@gmail.com

دریافت: ۱۴۰۵/۰۳/۳۱ ـ **پذیرش:** ۱۴۰۵/۰۸/۰۲

چکیده

تجربهٔ نرخ‌های بالای تورم در اقتصاد ایران، جبران کاهش ارزش پول در پرداخت‌های مدت‌دار را به پرسشی اساسی تبدیل کرده است. برخی فقهای معاصر، جبران کاهش ارزش پول را مصداق «زیاده» و ربا ندانسته و گرفتن آن را جایز دانسته‌اند. این فتوا مستند به دلایل متعددی همچون «قاعدهٔ لاضرر»، «عدم صدق عنوان زیاده»، «عدم صدق ایفای تعهد در صورت عدم جبران»، «ارتباط ماهیت پول اعتباری با قدرت خرید» و دسته‌ای از روایات است. بااین‌حال، بحث جدی دربارهٔ معیار سنجش مبلغی که باید جبران شود، مطرح نشده و عمدتاً بر نرخ تورم تکیه شده است. برخی فقها نیز قیمت کالای شاخص را معیار قرار داده‌اند. در مقالهٔ حاضر، با استفاده از روش تحلیل فقهی، دو معیار «نرخ تورم» و «قیمت یک کالای شاخص» از منظر فقهی و اقتصادی مورد بررسی و نقد قرار گرفته است. در صورت پذیرش اصل جبران، پیشنهاد می‌شود از میان «نرخ تورم» و«نرخ افزایش دستمزدها» کمترین نرخ ملاک محاسبه جبران ارزش پول در پرداخت‌های مدت‌دار قرار گیرد؛ زیرا گرفتن مبلغ مازاد بر اصل بدهی ذیل ادلهٔ ربا قرار می‌گیرد، مگر آن مقداری که به‌طور قطعی از شمول ادلهٔ ربا خارج شود. در موارد شک، باید به قدر متیقن اکتفا شود که همان حداقل این دو نرخ است. البته راهکار اساسی، اصلاح ریشه‌های تورم و نه صرفاً جبران آثار منفی آن است.

کلیدواژه‌ها: کاهش ارزش پول، گرداب تورمی، قدرت خرید، زیاده در قرض.

طبقه‌بندی JEL: E42، E51، P24، P4.

مقدمه

تورم، افزایش مستمر سطح عمومی قیمت‌ها یا کاهش مستمر ارزش پول است. کاهش ارزش پول در گذر زمان، چالشی برای پرداخت‌های مدت‌دار است؛ چراکه پرداخت مبلغ اسمی، عرفاً ایفای کامل تعهد به شمار نمی‌رود و پرداخت مبلغی بالاتر از ارزش اسمی، با شبهه ربا مواجه است. در گذشته این موضوع چالشی بود که غالباً هنگام پرداخت مهریه ظهور می‌کرد؛ زیرا در گذشته مهریه‌ها عمدتاً بر اساس پول رایج تعیین می‌شد. کاهش تدریجی ارزش پول، این پرسش را پیش روی فقیهان قرار داده بود که آیا پرداخت مبلغ اسمی مهریه (مثلاً ۵۰ هزار تومان) مبرّای ذمه است یا باید ارزش حال آن را مبنای پرداخت قرار داد؟ در سال‌های اخیر که اقتصاد ایران نرخ‌های بالای تورم را تجربه می‌کند، این موضوع نه‌تنها در پرداخت‌های طویل‌المدت، بلکه در پرداخت‌های یک‌ساله و حتی چندماهه نیز اهمیت پیدا کرده و ازاین‌رو تبدیل به یک مسئلهٔ عام‌البلوی میان مردم شده است؛ زیرا بخش زیادی از معاملات، مشتمل بر پرداخت‌های مدت‌دار است. در همین راستا برخی از مراجع تقلید، در پاسخ به استفتائاتی در این زمینه، گرفتن مبلغ اضافی در حدی که کاهش ارزش پول را به میزان تورم جبران کند، مصداق «زیاده» و ربا نمی‌دانند.

به‌عنوان‌مثال، آیت‌الله مکارم شیرازی در پاسخ به این پرسش که آیا گرفتن خسارت تأخیر به دلیل کاهش ارزش پول جایز است یا نه؟ می‌گوید: «جایز نیست مگر اینکه فاصلهٔ زمانی به‌قدری زیاد باشد که ارزش پول فوق‌العاده کاهش یابد، مانند بدهکاری‌های مربوط به ده، بیست سال قبل» (مکارم شیرازی، ۱۴۲۷ق، ج۱، ص۱۹۶، س۵۵۹).

رهبر شهید معظم انقلاب نیز سابقاً در *اجوبة الاستفتائات* پرداخت هرگونه وجهی بیش از مبلغ اسمی دین را جایز ندانسته بودند و مبلغ مازاد بر اصل بدهی را زیاده و مصداق ربا می‌دانستند (خامنه‌ای، ۱۴۲۴ق، ص۳۴۴، س۱۵۲۸). ایشان تنها «درصورتی‌که بر اثر کوتاهی خریدار در پرداخت پول، قدرت خرید فروشنده و ارزش پول پایین بیاید و متضرر شود، بنا بر احتیاط، مصالحه در مقدار مابه‌التفاوت» را جایز می‌دانستند. بااین‌حال، اخیراً ایشان از این نظر عدول کرده و افزایش مبلغ پرداخت را به میزان تورم، جایز دانسته‌اند. ایشان در پاسخ به این سؤال که «اگر پولی قرض داده شود و شرط شود که قرض‌گیرنده تورم را هم موقع ادا بدهد، چه حکمی دارد؟» می‌فرمایند: «جایز است و صدق زیاده نمی‌کند».

در نوشتار حاضر تلاش شده است با نقد و بررسی ادله و مبانی فقهی فتوای فوق، معیاری برای میزان جبران کاهش ارزش پول در پرداخت‌های مدت‌دار ارائه گردد.

ادبیات و پیشینهٔ تحقیق

لزوم جبران کاهش ارزش پول در پرداخت‌های مدت‌دار، در ادبیات فقهی معاصر به دو صورت مورد بحث قرار گرفته است: برخی فقیهان این موضوع را از باب صدق برخی عناوین شرعی مانند «ادای دین» و یا ذیل قواعدی مانند «لاضرر» و «قاعدهٔ عدالت» مطرح کرده‌اند، اما برخی دیگر از فقها این موضوع را به «ماهیت پول اعتباری کنونی»

مرتبط دانسته و برای پاسخ‌گویی به این پرسش، تلاش کرده‌اند تفسیری از ماهیت پول اعتباری ارائه دهند. یوسفی (۱۳۷۸) در ضمن دو مقاله با عنوان «بررسی فقهی نظریه‌های جبران کاهش ارزش پول»، ادلهٔ موافقان و مخالفان لزوم جبران کاهش ارزش پول در پرداخت‌های مدت‌دار را گردآوری کرده است.

مهم‌ترین دلیل مخالفان لزوم جبران کاهش ارزش پول، شبهه ربوی بودن این کار است؛ زیرا درصورتی‌که لزوم جبران کاهش ارزش پول در قرارداد قرض شرط شده باشد، به لحاظ مبلغ اسمی، میزان بازپرداخت دین، بیشتر از مبلغ دریافتی است که ضمن عقد قرض شرط شده است و این چیزی جز ربای قرضی نیست (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج۱۸، ص۱۶۰). همچنین در پرداخت‌های مدت‌دار دیگر نیز، درصورتی‌که مدیون در سررسید دین بدهی خود را پرداخت نکند، در اثر گذر زمان و کاهش ارزش پول، مبلغ اسمی بیشتری را باید بپردازد که شبهه ربای جاهلی پیش می‌آید. علاوه بر شبهه ربا، برخی محققان اهل‌سنت، مجهولیت در عوضین قرارداد را نیز به‌عنوان دلیلی دیگر بیان کرده‌اند (قحف، ۱۳۸۰، ص۲۲).

در مقابل، مهم‌ترین ادلهٔ لزوم جبران کاهش ارزش پول در پرداخت‌های مدت‌دار از این قرار است:

۱. ادله‌ای که فارغ از ماهیت پول اعتباری جدید، دربارهٔ لزوم جبران کاهش ارزش پول مورد استناد قرار گرفته‌اند:

ـ صدق عنوان «ضرر به دائن» در صورت عدم جبران و استناد به قاعدهٔ لاضرر (نوری همدانی، به نقل از: یوسفی، ۱۳۷۸، ص۶۴).

ـ عدم صدق عنوان «ادای دین» و «وفای به عقد» در شرایط تورمی شدید (مکارم شیرازی، ۱۳۸۹، ص۱۴۴).

ـ برخی ادلهٔ نقلی که دلالت دارند درصورتی‌که سکه‌ای از اعتبار ساقط شود، شخص مدیون باید بدهی خود را از سکه‌های جدید و رایج بپردازد (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج۷، ص۱۱۶، ح۱۱۱). البته این روایت، با دو روایت دیگر در همین باب تعارض دارند (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج۷، ص۱۱۶، ح۱۱۳ و ۱۱۴).

۲. ادله‌ای که ماهیت پول اعتباری کنونی را مبنای استدلال قرار داده‌اند:

ـ برخی محققان معتقدند مالیت پول اعتباری در اثر یک اعتبار است و بیانگر مقدار معینی قدرت خرید. بنابراین پول اعتباری، همان قدرت خرید است؛ ازاین‌رو آنچه در ذمه می‌آید، قدرت خرید پول است که مستلزم جبران کاهش ارزش پول توسط بدهکار است (موسوی بجنوردی، ۱۳۷۵، ص۳۹).

ـ پول‌های کنونی، قیمی هستند؛ ازاین‌رو هنگام بازپرداخت، باید قیمت (ارزش) آن لحاظ شود (معرفت، ۱۳۷۵، ص۱۴).

ـ پول‌های کنونی مثلی هستند، اما مقوم مثل آنها، قدرت خرید آنهاست؛ بنابراین جبران کاهش ارزش پول در پرداخت‌های مدت‌دار لازم است (هاشمی شاهرودی، ۱۳۷۴، ص۶۱).

با اینکه در سال‌های اخیر به دلیل وجود نرخ‌های بالای تورم در کشور، نظریهٔ جبران کاهش ارزش پول، موافقان زیادی پیدا کرده است. بااین‌حال، دربارهٔ معیار محاسبهٔ میزان جبران کاهش ارزش پول، بحث چندانی

نشده و طرف‌داران این نظریه غالباً میزان تورم اعلام‌شده توسط بانک مرکزی را مبنای محاسبهٔ میزان کاهش ارزش پول قلمداد کرده‌اند. برخی نیز ارزش یک کالای شاخص مانند طلا را به انتخاب طرفین قرارداد، مبنای محاسبه در نظر گرفته‌اند (سبحانی، به نقل از: یوسفی، ۱۳۷۸، ص۱۱۶)، و در نهایت برخی دیگر راه‌حل مصالحه را پیشنهاد کرده‌اند (صالحی مازندرانی، ۱۳۷۶، ص۴۶). راه‌حل اخیر، معیار روشنی برای محاسبهٔ میزان جبران کاهش ارزش پول ارائه نمی‌دهد. ازاین‌رو برخی محققان معتقدند این رویکرد نمی‌تواند راهکار عمومی و قانونی به شمار آید؛ زیرا در مقام منازعه معمولاً مصالحه‌ای صورت نمی‌گیرد و نیاز به یک نظر قطعی و فصل‌الخطاب وجود دارد (محمودی، ۱۳۹۹، ص۵۱).

در ادامه، با نقد و بررسی فقهی و اقتصادی دو نظریهٔ «تعدیل به میزان تورم» و «معیار ارزش یک کالای شاخص»، دیدگاه مختار به‌عنوان «معیار تورم و دستمزد هم‌زمان» مطرح خواهد شد.

بررسی «معیار نرخ تورم»

اگرچه در نگاه نخست چنین به نظر می‌رسد که لزوم جبران کاهش ارزش پول به میزان نرخ تورم، می‌تواند با برطرف کردن مشکلات اجرایی برخی قراردادها، از یک‌سو انگیزهٔ قرض‌الحسنه را افزایش داده و از سوی دیگر، پس‌انداز و سرمایه‌گذاری را افزایش دهد (یوسفی، ۱۳۷۸، ص۶۷)، اما این کار با برخی چالش‌های فقهی، اجتماعی و اقتصادی مواجه است که به نظر می‌رسد مشروعیت جبران کاهش ارزش پول در پرداخت‌های مدت‌دار را لااقل در برخی شرایط زیر سؤال می‌برد. در ادامه به بررسی چالش‌های فقهی و اقتصادی این معیار جهت تعدیل تورمی در پرداخت‌های مدت‌دار خواهیم پرداخت.

چالش‌های فقهی جبران کاهش ارزش پول به میزان تورم

به نظر می‌رسد مستند به ادلهٔ ذیل، قاطعانه نمی‌توان دربارهٔ غیرربوی بودن مبلغ جبران‌شده حکم کرد.

۱. قضاوت عرف دربارهٔ زیاده بودن مبلغ تعدیل تورمی

مبنای فتوای بسیاری از فقهای معاصر دربارهٔ جواز دریافت مبلغی بابت جبران کاهش ارزش پول، «عدم صدق زیاده» بر این مبلغ از نظر عرف است. به‌عنوان‌مثال، فتوای اخیر رهبر شهید معظم انقلاب، بر پایهٔ این مبناست؛ یعنی چون قضاوت عرف دربارهٔ جبران کاهش ارزش پول به میزان تورم، «عدم صدق زیاده» است، می‌توان این مبلغ مازاد را دریافت کرد. بااین‌حال، به نظر می‌رسد قضاوت عرف در این زمینه، بسته به طول دورهٔ زمانی و میزان تعدیل قیمت‌ها و دستمزدها، می‌تواند متفاوت باشد. به‌عبارت‌دیگر:

الف) با توجه به اینکه رشد قیمت‌ها عموماً به‌صورت خزنده و در همهٔ طول سال اتفاق می‌افتد، اما افزایش دستمزدها که معمولاً تابع قرارداد است، یک بار در سال اتفاق می‌افتد، اگر طول دورهٔ زمانی به‌قدری طولانی

نباشد که هم قیمت‌ها و هم دستمزدها تعدیل شده باشند، در این صورت قضاوت دربارهٔ «زیاده بودن یا زیاده نبودن مبلغ جبران‌شده» کاملاً وابسته به زاویهٔ دید شخص قضاوت‌کننده است. درست است که از منظر طلبکار، دریافت مبلغ اضافی بابت جبران افت ارزش پول، زیاده محسوب نمی‌شود؛ زیرا طلبکار چیزی بیش از قدرت خرید پول خود را دریافت نکرده است، اما از منظر مدیون که درآمدش در کوتاه‌مدت تغییری نکرده و بر پایهٔ ارزش اسمی پول (نه ارزش تعدیل‌شدهٔ پول) حقوق دریافت می‌کند، الزام به جبران کاهش ارزش پول، تکلیفی اضافه بر اصل دین تلقی می‌شود. بنابراین چون عرف در این باره یک قضاوت روشن و فراگیر ندارد تا بتوان آن را ملاک قضاوت دربارهٔ صدق عنوان زیاده یا عدم صدق عنوان زیاده در نظر گرفت، همچنان شبهه ربا دربارهٔ مبلغ مازاد بر ارزش اسمی بدهی وجود دارد.

به‌عبارت‌دیگر، جبران کاهش ارزش پول، مستلزم پرداخت مقداری مازاد بر ارزش اسمی بدهی است که به‌وضوح مصداق «زیاده» است. طبعاً اگر دلیلی دال بر جواز اخذ این مقدار زیاده وجود داشته باشد، این زیاده از شمول ادلهٔ حرمت ربا خارج می‌شود. دلیلی که قائلین به جواز جبران کاهش ارزش پول اقامه می‌کنند، مستند به فهم و ارتکاز عرفی از عنوان «زیاده» است. این در حالی است که گروه‌های مختلف تشکیل‌دهندهٔ عرف، قضاوت‌های متفاوتی دربارهٔ صدق عنوان زیاده دارند و یک توافق نسبی در این باره در خود عرف هم وجود ندارد. بنابراین تنها می‌توان به قدر متیقن اکتفا کرد و به میزانی که همهٔ عرف نظر یکسانی دارند، از عموم حرمت ربا استثنا کرد؛

ب) درصورتی‌که سررسید دین به‌قدری طویل‌المدت باشد (مثلاً چند سال) که درآمد مدیون نیز به همان نسبت کاهش ارزش پول، تعدیل شده باشد، در این مورد می‌توان ادعا کرد از منظر عرف، بر جبران کاهش ارزش پول، عنوان «زیاده» صدق نمی‌کند. بااین‌حال، موردی که میزان تعدیل دستمزدها دقیقاً برابر با نرخ تورم باشد، غالباً به ندرت رخ می‌دهد؛

ج) حالت سوم در شرایطی رخ می‌دهد که هم قیمت‌ها و هم دستمزدها تا حدودی تعدیل شده باشند، اما این تعدیل، به یک نسبت نباشد. به‌عنوان‌مثال، در بسیاری از سال‌ها، درصد افزایش دستمزدها کمتر از نرخ تورم بوده و قدرت خرید کارگران به نسبت تورم تعدیل نشده است. در این موارد نیز به سادگی نمی‌توان مدعی شد مبلغ مازاد بر ارزش اسمی دین به میزان تورم، مصداق «زیاده» نیست، بلکه در این موارد علاوه بر نرخ تورم، نرخ افزایش دستمزدها نیز باید در نظر گرفته شود. بر این اساس، می‌توان ادعا کرد از نظر عرف، تعدیل تورم در پرداخت‌های مدت‌دار، تنها تا میزانی که برابر با حداقل دو مقدار نرخ تورم و نرخ افزایش دستمزدها (هرکدام که کمتر است) مجاز و فاقد اشکال است؛ زیرا در این باره هم گروه بدهکاران و هم گروه طلبکاران، جبران کاهش ارزش پول را مصداق زیاده قلمداد نمی‌کنند. بنابراین به استناد فهم عرفی، می‌توان مدعی شد اخذ مبلغ مازاد به میزان حداقل دو نرخ تورم و رشد دستمزدها، ربا نیست، اما دربارهٔ مبلغ مازاد بر این مقدار، عرف قضاوت روشنی ندارد؛ بنابراین این موارد ذیل همان ادلهٔ حرمت ربا قرار می‌گیرند.

۲. فقدان توجیه فقهی برای معیار قرار دادن شاخص تورم

اگرچه شاخص تورم عرفاً به‌عنوان شاخصی جهت تعیین میزان کاهش ارزش پول تلقی می‌شود، اما باید توجه داشت که این شاخص یک معیار نوعی و نه شخصی برای تعیین میزان خسارت است؛ زیرا در محاسبهٔ تورم، هزینهٔ لازم برای تهیهٔ یک سبد کالا که مورد مصرف یک خانوار نوعی است، ملاک قرار می‌گیرد که ممکن است با سبد مصرفی یک خانوار مشخص تفاوت چشمگیری داشته باشد. به‌عنوان نمونه، هزینه‌های خانواری که سه فرزند در حال تحصیل دارد، با هزینه‌های یک زوج سالمند و بازنشسته، بسیار متفاوت است. هزینه‌های مرتبط با آموزش در خانوار اول سهم قابل ملاحظه‌ای دارد؛ درحالی‌که هزینه‌های درمانی برای زوج سالمند از اهمیت بالایی برخوردار است. تفاوت ساختار هزینه‌های هر خانوار با سبد محاسبهٔ تورم، سبب می‌شود میزان افت قدرت خرید پول در بازهٔ زمانی مشخص برای خانوارهای مختلف، متفاوت باشد و خانوارها تورم‌های متفاوتی را نسبت به تورم اعلام‌شده تجربه کنند. ازاین‌رو استفاده از یک نرخ معیار ممکن است از مقادیر واقعی انحراف داشته باشد.

این اختلاف معمولاً به‌قدری کوچک است که عرفاً از آن صرف‌نظر می‌شود، اما در مواردی ممکن است تفاوت فاحش باشد. به‌عنوان‌مثال، افزایش چشمگیر در قیمت داروهای خاص، برای بسیاری از خانوارها محسوس نیست؛ چراکه مصرف‌کنندهٔ این داروها نیستند، اما برای خانواری که مصرف‌کنندهٔ این نوع داروهاست، افزایش چشمگیری در هزینه‌ها ایجاد می‌کند.

ازاین‌رو به نظر می‌رسد لااقل در مواردی که ساختار هزینه‌های یک خانوار، تفاوت زیادی با سبد مصرفی خانوار نوعی دارد، نمی‌توان تورم را معیار مناسبی از میزان کاهش قدرت خرید به شمار آورد و لازم است در این موارد، بین طرفین مصالحه شود.

چالش‌های اجتماعی و اقتصادی

فارغ از چالش‌های فقهی، پذیرش نرخ تورم به‌عنوان معیار اندازه‌گیری جبران کاهش ارزش پول در پرداخت‌های مدت‌دار می‌تواند آثار اقتصادی و اجتماعی نامطلوبی در پی داشته باشد. برای روشن شدن موضوع، دو حالت ذیل را فرض می‌کنیم:

۱. حالت نخست: تنها برخی پرداخت‌های مدت‌دار (مانند قرض‌های غیربانکی و...) بر اساس تورم تعدیل شوند

در این حالت اگرچه طلبکار می‌تواند قدرت خرید پولی که قرض داده را حفظ کرده و ضرر واردشده را جبران نماید، اما این کار برای مدیونی که نمی‌تواند دستمزد خود را بر اساس تورم تعدیل کند، مستلزم ضرر است.

اساساً باید توجه داشت اگر ادلهٔ «لاضرر» و «عدم صدق عنوان ادای دین» که برای اثبات لزوم جبران کاهش ارزش پول به‌کار گرفته شده بودند را بپذیریم، برای اجتناب از ضرر و صدق عنوان ادای دین، لازم است «همهٔ پرداخت‌ها» بر اساس تورم تعدیل شوند والا مواردی که بر اساس ارزش اسمی و بدون تعدیل تورم پرداخت می‌شوند،

مصداق ضرر خواهند بود. بااین‌حال، با توجه به اینکه در شرایط تورمی، به دلیل وجود قراردادهای مدت‌دار و هزینه‌های تغییر قیمت، «همهٔ قیمت‌ها» هم‌زمان تعدیل نمی‌شوند، ایراد ضرر به بخشی از جامعه امری اجتناب‌ناپذیر است و نمی‌توان با پذیرش تعدیل تورمی، این ضرر را به‌کلی مرتفع کرد.

در فتوای رهبر شهید معظم انقلاب تصریح شده است که در مواردی که شرط شده باشد که همان مبلغ عودت داده شود ـ ولو به نحو شرط ارتکازی ـ مانند قرضی که مستأجر به موجر می‌دهد یا قرض‌الحسنه‌ای که بانک‌ها می‌پردازند، الزامی به جبران کاهش ارزش پول وجود ندارد. باید توجه داشت که وجود چنین شرط ارتکازی در این موارد، به دلیل وجود شبهه ربا در تعدیل تورمی است که در صورت حکم به جواز شرط تعدیل تورم، این شرط ارتکازی به‌تدریج رنگ خواهد باخت و مطالبهٔ میزان افت ارزش پول در پرداخت‌های مدت‌دار، به یک رویهٔ عمومی تبدیل خواهد شد که مستلزم تعدیل تورمی تمام پرداخت‌های مدت‌دار است که حالت دوم را ایجاد می‌کند که در ادامه مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۲. حالت دوم: همهٔ پرداخت‌های مدت‌دار بر اساس تورم تعدیل شوند

بر اساس دیدگاهی که لزوم جبران کاهش ارزش پول را به ماهیت پول‌های اعتباری کنونی مربوط می‌کند، همهٔ پرداخت‌ها لازم است بر اساس نرخ تورم تعدیل شوند؛ چراکه بر اساس این دیدگاه، اساساً مقدار پول را قدرت خرید آن مشخص می‌کند نه ارزش اسمی آن. همچنین بیان شد، درصورتی‌که در برخی پرداخت‌های مدت‌دار، شرط ارتکازی مبنی‌بر عودت همان مقدار پول (همان ارزش اسمی) وجود داشته باشد، با پذیرش لزوم جبران کاهش ارزش پول، این رویه نیز به‌تدریج از بین خواهد رفت و همهٔ افراد مطالبات خود را به‌صورت تعدیل‌شده مطالبه خواهند کرد. در چنین حالتی مشکلات اجتماعی و اقتصادی ذیل قابل پیش‌بینی است.

الف) افزایش ریسک معاملات، هزینهٔ تولید و ایجاد گرداب تورمی

در صورت پذیرش تعدیل تورم در قراردادها، مبلغ قرارداد تابع شرایط آیندهٔ اقتصاد و نرخ تورم خواهد بود و این موضوع، فعالیت فعالان اقتصادی را با ریسک مواجه می‌کند. وجود این ریسک، می‌تواند هزینهٔ مبادله را افزایش داده و در شرایط حاد، حتی باعث صرف‌نظر کردن طرفین از انجام معامله شود. بنابراین بنگاه‌ها درصدد پوشش این ریسک برخواهند آمد. اما پوشش این ریسک‌ها نیز مستلزم پرداخت هزینه‌ای اضافی است که به‌نوبهٔ خود می‌تواند هزینه‌های تولید را افزایش داده و از مسیر مکانیزم فشار هزینه، منجر به تورم شود.

اما اگر بنگاه نخواهد ریسک تعدیل تورم را از طریق بیمه یا ابزارهای دیگر پوشش دهد، مجبور است به تعدیل تورمی دستمزدها و اجاره‌بهای سرمایه تن دهد که این موضوع نیز منجر به افزایش هزینه‌های تولید خواهد شد که به‌طور مستقیم سبب افزایش قیمت‌ها می‌گردد. این افزایش قیمت‌ها از سوی همهٔ بنگاه‌ها، منجر به افزایش سطح عمومی قیمت‌ها می‌شود که همان تورم است. این تورم بار دیگر ایجاب می‌کند دستمزدها و اجاره‌بها تعدیل شوند و

این تعدیل منجر به تورم جدید خواهد شد. بنابراین پذیرش تعدیل تورمی در قراردادها، عملاً اقتصاد را وارد یک گرداب تورمی می‌کند و سبب تشدید تورم در جامعه می‌شود.

ب) جذاب شدن فعالیت‌های غیرمولد، دلالی و احتکار

یکی از پیامدهای تورم در اقتصاد، روی آوردن مردم به پوشش تورم از طریق خرید دارایی‌های بادوام و سرمایه‌ای همچون طلا، دلار، زمین و... است. این موضوع باعث رشد فزایندهٔ تقاضا برای این دسته از دارایی‌ها شده و قیمت آنها را حتی بیش از مقدار تورم افزایش می‌دهد تا جایی که نرخ سودآوری در بازار این دارایی‌ها بالاتر از نرخ سودآوری در فعالیت‌های مولد اقتصادی می‌شود. جذاب شدن فعالیت‌های غیرمولد و سفته‌بازانه، از یک‌سو، منجر به کاهش انگیزهٔ تولید شده و از سوی دیگر، تشدیدکنندهٔ نابرابری‌های اقتصادی است.

البته باید توجه داشت که حالت دوم (یعنی تعدیل همهٔ قیمت‌ها و دستمزدها بر اساس نرخ تورم) به دلیل وجود چسبندگی‌ها در اقتصاد در شرایط عادی رخ نمی‌دهد و تنها در شرایط ابرتورم ممکن است رخ دهد.

به‌عنوان جمع‌بندی می‌توان گفت درصورتی‌که تعدیل تورمی به‌صورت بخشی صورت پذیرد، ایراد ضرر به عده‌ای از مردم اجتناب‌ناپذیر خواهد بود و درصورتی‌که تعدیل تورمی در همهٔ بخش‌های اقتصاد به‌صورت پیوسته رخ دهد، اقتصاد وارد یک گرداب تورمی خواهد شد.

بررسی معیار «قیمت یک کالای شاخص»

دیدگاه دیگر دربارهٔ میزان جبران کاهش ارزش پول، «شاخص‌بندی»، یعنی معیار قرار دادن قیمت یک کالای مشخص مانند طلاست؛ یعنی اگرچه پرداخت‌ها به ریال انجام می‌گیرد، اما معادل طلایی آن در نظر گرفته می‌شود. این ایده به نظر می‌رسد بر اساس دسته‌ای از روایات با چالش شرعی مواجه است. این روایات عبارت‌اند از:

عَنْهُ (الحسین بن سعید) عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ: مَنِ اشْتَرَى طَعَاماً أَوْ عَلَفاً إِلَى أَجَلٍ فَلَمْ يَجِدْ صَاحِبُهُ وَلَيْسَ شَرْطُهُ إِلاَّ الْوَرِقَ فَإِنْ قَالَ خُذْ مِنِّي بِسِعْرِ الْيَوْمِ وَرِقاً فَلا يَأْخُذْ إِلاَّ شَرْطَهُ طَعَامَهُ أَوْ عَلَفَهُ فَإِنْ لَمْ يَجِدْ شَرْطَهُ وَأَخَذَ وَرِقاً لا مَحَالَةَ قَبْلَ أَنْ يَأْخُذَ شَرْطَهُ فَلا يَأْخُذْ إِلاَّ رَأْسَ مَالِهِ لا تَظْلِمُونَ وَلا تُظْلَمُونَ (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج۷، ص۳۲).

بر اساس روایت صحیحهٔ فوق، کسی که طعام یا علفی را پیش‌خرید کند و فروشنده هنگام سررسید، آن کالا را نداشته باشد و خریدار هم درهم پرداخت کرده باشد، حالا اگر فروشنده به او بگوید: «به‌جای کالای خود، از من به قیمت امروز درهم بگیر»، خریدار حق ندارد چنین کند. خریدار یا باید کالایی که خریداری کرده تحویل بگیرد و اگر کالا یافت نشد و به ناچار خواست درهم بگیرد، تنها به‌اندازهٔ سرمایهٔ خودش (یعنی درهم‌هایی که پرداخت کرده) می‌تواند پس بگیرد. تعبیر «لاتَظلمون ولا تُظلمون» در ذیل این روایت، اشاره به این واقعیت دارد که شاخص‌بندی بر اساس قیمت روز طعام یا علف، معامله را ربوی می‌کند.

أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ صَفْوَانَ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ ﷺ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَكُونُ لَهُ الدَّيْنُ دَرَاهِمُ مَعْلُومَةٌ إِلَى أَجَلٍ فَجَاءَ الْأَجَلُ وَلَيْسَ عِنْدَ الرَّجُلِ الَّذِي عَلَيْهِ الدَّرَاهِمُ فَقَالَ خُذْ مِنِّي دَنَانِيرَ بِصَرْفِ الْيَوْمِ قَالَ لا بَأْسَ بِهِ (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج۵، ص۲۴۵).

در این روایت نیز آمده است که راوی از امام صادق ﷺ دربارۀ مردی سؤال می‌کند که مقدار مشخصی درهم از شخص دیگری تا سررسید معینی طلب دارد. در هنگام سررسید، فرد بدهکار آن میزان درهم را ندارد که به او بپردازد و به طلبکار می‌گوید: «به‌جای درهم‌هایت به نرخ برابری امروز از من دینار بگیر». امام ﷺ می‌فرمایند: «اشکالی ندارد».

بر اساس این روایت نیز، به دلیل آنکه بدهی بدهکار به درهم بوده است، او ملزم به برگرداندن همان مقدار درهم دانسته شده است، چه آنکه در این مدت ارزش درهم در مقایسه با دینار افزایش یافته باشد یا کاهش پیدا کرده باشد. ازاین‌رو شخص طلبکار یا باید طلب خود را به درهم دریافت کند و یا معادل آن (به نرخ برابری روز پرداخت) دینار دریافت کند که به لحاظ ارزش، معادل همان میزان درهم یوم‌الاداست، اما نمی‌تواند معادل ارزش درهم‌ها در یوم‌العقد دینار دریافت نماید. این روایت نیز دلالت بر عدم مشروعیت شاخص‌بندی در پرداخت‌های مدت‌دار دارد.

حرمت شاخص‌بندی را می‌توان در فتوای برخی فقهای معاصر نیز مشاهده کرد. به‌عنوان‌مثال، رهبر شهید معظم انقلاب با اینکه قرض دادن خود طلا و دریافت همان مقدار طلا را حتی در صورت افزایش قیمت طلا جایز دانسته‌اند، اما پرداخت پول و بازپرداخت مبلغ اضافه (ولو معادل ارزش روز طلا باشد) را مصداق ربا دانسته‌اند (پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر مقام معظم رهبری، پرسش و پاسخ‌های منتخب فقهی، پرسش شمارۀ ۶۹۸۲۲).

اما از منظر اقتصادی نیز، شاخص‌بندی همان چالش‌های مرتبط با افزایش ریسک معاملات مدت‌دار را دارد که از تکرار آن خودداری می‌کنیم.

معیار پیشنهادی: حداقل دو نرخ تورم و نرخ افزایش دستمزد

با توجه به نکاتی که در بررسی معیار تورم گفته شد، به نظر می‌رسد اگر اصل لزوم جبران کاهش ارزش پول را در پرداخت‌های مدت‌دار بپذیریم، بهترین و معقول‌ترین معیار، در نظر گرفتن هم‌زمان نرخ تورم (البته درصورتی‌که سبد مصرفی بدهکار و طلبکار تفاوت معناداری با سبد محاسبۀ تورم نداشته باشد) و نرخ افزایش دستمزدهاست؛ بدین معنا که در فاصلۀ زمانی ایجاد تعهد تا زمان پرداخت، این دو نرخ محاسبه شده و هرکدام کمتر بود، به‌عنوان معیار اندازه‌گیری میزان جبران کاهش ارزش پول در نظر گرفته می‌شود. در این صورت می‌توان مطمئن بود هم از زاویۀ نگاه قرض‌دهنده و هم از زاویۀ نگاه قرض‌گیرنده، ادلۀ جواز جبران کاهش ارزش پول جریان پیدا می‌کنند.

باید توجه داشت که معیار محاسبهٔ مبلغ جبران کاهش ارزش پول، موضوعی مستقل از اصل لزوم جبران نیست، لذا اگر اصل لزوم جبران را بپذیریم، برای یافتن معیاری مناسب، باید به همان ادلهٔ لزوم جبران کاهش ارزش پول مراجعه کنیم تا ببینیم اقتضای این ادله دربارهٔ معیار جبران چیست. ازاین‌رو مروری بر این ادله خواهیم داشت.

از جمله ادلهٔ جواز جبران کاهش ارزش پول، عدم صدق عرفی عنوان «ادای دین» و «وفای به عقد» بر مبلغ اسمی دین در شرایط تورمی شدید است. باید توجه داشت که فقیه هنگام حکم کردن، فهم عرف عمومی را در نظر می‌گیرد و برای کشف فهم ارتکازی عرف، خود را در جایگاه اهل عرف قرار داده و قضاوت می‌کند و سپس این قضاوت خود را به عرف نسبت می‌دهد. این عرف، هم شامل گروه طلبکاران می‌شود و هم شامل گروه بدهکاران. در جایی که همهٔ آنها یک نظر دارند و یک توافق عرفی در میان همهٔ اهل عرف وجود دارد، می‌توان به فهم عرف استناد کرد، اما در جایی که توافق در میان اهل عرف وجود ندارد، دیگر نمی‌توان به عرف استناد کرد. بر اساس معیار پیشنهادی، درصورتی‌که تورم بالاتر از نرخ افزایش دستمزدها باشد، جبران کاهش ارزش پول به میزانی که دستمزدها افزایش یافته، هم از نظر دائن و هم از نظر مدیون، برای ایفای کامل دین لازم است، اما مطالبهٔ مبلغی بیش از آن توسط طلبکار، اگرچه از نظر خود او لازمهٔ ایفای کامل تعهد است، اما از نظر مدیون، مطالبهٔ مبلغی مازاد بر اصل دین تلقی می‌شود. بنابراین قضاوت عرفی واضحی دربارهٔ این بخش از مبلغ مازاد وجود ندارد. ازاین‌رو این بخش ذیل همان ادلهٔ حرمت ربا باقی می‌ماند. به‌عبارت‌دیگر، برای استثنا کردن مبلغ مازاد بر اصل بدهی از عمومات حرمت ربا، تنها به قدر متیقن می‌توان اخذ کرد و این قدر متیقن، تنها به میزانی است که همهٔ افراد عرف، قضاوت یکسانی داشته باشند، نه در جایی که قضاوت گروه‌های مختلف، متفاوت باشد.

اما استدلال محققانی که برای اثبات جواز جبران کاهش ارزش پول به میزان تورم، تلاش کرده‌اند حقیقت پول اعتباری را به قدرت خرید آن نسبت دهند، به نظر می‌رسد مخدوش است؛ زیرا در نگاه عرف، بین دوره‌های زمانی کوتاه‌مدت و بلندمدت تفاوت وجود دارد. منظور از کوتاه‌مدت، مدت زمانی است که همهٔ قیمت‌ها و دستمزدها فرصت تعدیل پیدا نکرده باشند و بلندمدت زمانی است که همهٔ قیمت‌ها و دستمزدها تعدیل شوند. طبعاً در شرایط تورمی شدید، سرعت تعدیل ممکن است بالاتر باشد و تعبیر «بلندمدت» برای فواصل زمانی کوتاه‌تر به‌کار رود. در دوره‌های کوتاه‌مدت، ارزش اسمی پول ملاک ارزش‌گذاری قرار می‌گیرد نه قدرت خرید آن، اما در دوره‌های بلندمدت حتی با فرض قبول این دیدگاه (یعنی دیدگاهی که معتقد است حقیقت پول اعتباری به قدرت خرید آن است)، باز هم نیازمند معیاری برای اندازه‌گیری قدرت خرید پول اعتباری خواهیم بود. در اینجا این پرسش مطرح می‌شود که چرا برای محاسبهٔ قدرت خرید پول اعتباری، باید سراغ شاخص‌های قیمت برویم و سطح عمومی دستمزدها را لحاظ نکنیم؟ در نظر گرفتن دو نرخ تورم و نرخ رشد دستمزدها، می‌تواند تصویر درست‌تری از تغییرات قدرت خرید پول ارائه دهد.

اما استدلال به قاعدهٔ لاضرر و قاعدهٔ اتلاف نیز از اساس اشکال دارد؛ زیرا قرض‌گیرنده عامل ایراد ضرر به قرض‌دهنده یا اتلاف مالیت پول نبوده است تا به استناد این دو قاعده بتوان او را مسئول جبران کاهش ارزش پول دانست (نظرپور، موسویان و خزائی، ۱۳۹۶، ص۶۳). ضمن اینکه از نظر مشهور فقها، قاعدهٔ لاضرر برای نفی حکم ضرری است نه اثبات حکم (انصاری، ۱۴۱۶ق، ج۲، ص۵۳۶).

بر اساس آنچه گفته شد، مشخص می‌شود این شیوه علاوه بر اینکه چالش‌های شرعی «معیار نرخ تورم» را ندارد، منجر به گرداب تورمی نیز نمی‌شود؛ زیرا در این شیوه، تعدیل دستمزدها به سرعت انجام نمی‌گیرد و تابع قراردادهای بلندمدت است.

ممکن است این اشکال مطرح شود که افزایش دستمزدها، خود بخشی از تورم است؛ زیرا افزایش دستمزدها به معنای افزایش قیمت خدمات است که در محاسبهٔ تورم در نظر گرفته می‌شود؛ بنابراین هنگام در نظر گرفتن نرخ تورم، افزایش دستمزدها نیز به‌طور ضمنی در نظر گرفته می‌شود.

در پاسخ به این اشکال باید گفت آنچه برای تعیین یک معیار مناسب جهت جبران کاهش ارزش پول اهمیت دارد، قدرت خرید طلبکار و بدهکار از زمان ایجاد دین تا زمان پرداخت آن است و در این مورد، دو چیز حائز اهمیت است: ۱. مقدار افزایش قیمت‌ها و دستمزدها؛ ۲. زمان تعدیل قیمت‌ها و دستمزدها. درست است که نرخ افزایش دستمزدها یکی از اجزای تورم است، اما اولاً دقیقاً منطبق بر نرخ تورم نیست تا بتوان نرخ تورم را هم به‌عنوان شاخصی از افزایش قیمت کالاها در نظر گرفت و هم به‌عنوان شاخصی از افزایش دستمزدها؛ ثانیاً فواصل زمانی تعدیل قیمت کالاهای مختلف و دستمزدها با هم متفاوت است و معمولاً تعدیل دستمزدها با تأخیر و پس از تعدیل قیمت‌ها انجام می‌گیرد. بر این اساس نمی‌توان از معیار نرخ تورم برای اندازه‌گیری افزایش دستمزدها استفاده کرد.

در نهایت باید توجه داشت حکم اسلام به حرمت ربا، با فرض وجود یک اقتصاد سالم و عاری از تورم است که اسلام برای حصول چنین نظام اقتصادی، چارچوب‌های نهادی خاصی را در قالب احکام اقتصادی پیش‌بینی کرده است. بنابراین در بررسی‌های فقهی نباید تورم را که معلول برخی نهادها و سیاست‌های غلط اقتصادی است، مفروض گرفته و صرفاً برای حل پیامدهای منفی آن، به دنبال راه‌حل بود، بلکه لازم است راه‌حل‌های برآمده از فقه، درصدد خشکاندن ریشه‌ای مشکل تورم بررسی شوند.

نتیجه‌گیری

تورم به‌عنوان یک پدیدهٔ اقتصادی ناشی از عوامل متعددی است که به تفصیل در علم اقتصاد مورد بررسی قرار گرفته است. بااین‌حال، در بررسی‌های فقهی، بدون آنکه به علل تورم توجه شود، با مفروغٌ‌عنه گرفتن اصل تورم، به بررسی برخی احکام فقهی مربوط به آن پرداخته شده است. از جملهٔ این احکام، لزوم یا عدم لزوم جبران کاهش ارزش پول در پرداخت‌های مدت‌دار است.

برخی فقها و محققان معاصر از جمله رهبر شهید معظم انقلاب، لزوم جبران کاهش ارزش پول را به دلایل متعددی همچون «قاعدهٔ لاضرر»، «عدم صدق عنوان زیاده»، «عدم صدق ایفای تعهد در صورت عدم جبران»، «ارتباط ماهیت پول اعتباری با قدرت خرید» و دسته‌ای از روایات اثبات کرده‌اند. بااین‌حال، معیاری که برای محاسبهٔ میزان جبران کاهش ارزش پول مطرح شده است، غالباً «نرخ تورم» است. این در حالی است که پذیرش چنین معیاری علاوه بر چالش‌های فقهی می‌تواند سبب ایجاد گرداب تورمی شده و اقتصاد را با مشکلات متعددی مواجه گرداند.

بر این اساس در صورت پذیرش اصل لزوم جبران کاهش ارزش پول در پرداخت‌های مدت‌دار، معقول‌ترین معیار برای اندازه‌گیری میزان جبران، در نظر گرفتن حداقل دو نرخ تورم و نرخ افزایش دستمزدهاست.

منابع

پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر مقام معظم رهبری به آدرس: https://www.leader.ir/fa

خامنه‌ای، سیدعلی (۱۴۲۴ق). *اجوبة الاستفتائات*. قم: دفتر مقام معظم رهبری.

انصاری، شیخ مرتضی (۱۴۱۶ق). *فرائد الاصول*. قم: جامعهٔ مدرسین حوزهٔ علمیهٔ قم.

حر عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹ق). *وسائل الشیعه*. قم: مؤسسهٔ آل البیت علیهم‌السلام.

صالحی مازندرانی، اسماعیل (۱۳۷۶). گفت‌وگو احکام فقهی پول (۲). *فقه اهل‌بیت* علیهم‌السلام، ۹، ۴۲ـ۵۴.

طوسی، محمد بن حسن (۱۴۰۷ق). *تهذیب الاحکام*. تهران: دار الکتب الاسلامیه.

قحف، منذر (۱۳۸۰). *ربط الحقوق و الالتزامات الآجلة بتغیر الاسعار*. اسلام‌آباد ـ پاکستان: البنک الاسلامی للتنمیه.

کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ق). *الکافی*. تهران: دار الکتب الاسلامیه.

محمودی، عبدالله (۱۳۹۹). قلمرو ضمان درک بایع با تأکید بر جبران غرامات ناشی از کاهش ارزش پول. *رسائل*، ۹، ۳۹ـ۶۲.

معرفت، محمدهادی (۱۳۷۵). احکام فقهی پول. *فقه اهل‌بیت* علیهم‌السلام، ۷، ۱۴ـ۱۸.

مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۲۷ق). *استفتائات جدید*. قم: مدرسهٔ امام علی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌السلام.

مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۸۹). *ربا و بانکداری اسلامی*. قم: مدرسهٔ امام علی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌السلام.

موسوی بجنوردی، سیدحسن (۱۳۷۵). *احکام فقهی پول*. *فقه اهل‌بیت* علیهم‌السلام، ۷، ۳۹ـ۴۲.

نظرپور، محمدنقی، موسویان، سیدعباس و خزائی، ایوب (۱۳۹۶). *بانکداری اسلامی*. تهران: سمت.

هاشمی شاهرودی، سیدمحمود (۱۳۷۴). احکام فقهی کاهش ارزش پول. *فقه اهل‌بیت* علیهم‌السلام، ۲، ۴۸ـ۸۸.

یوسفی، احمدعلی (۱۳۷۸). بررسی فقهی نظریه‌های جبران کاهش ارزش پول (۲). *فقه اهل‌بیت* علیهم‌السلام، ۳۱، ۵۹ـ۱۳۷.